

دسامبر - ژانویه  
۱۹۳۲ مسیحی

# مجله ارمان

دی ماه  
۱۳۱۱ شمسی

پنجمین سال ۱۳۹۸ هجری

سال  
سیزدهم

(مدیر و نگارنده وحید دستگردی)

شماره  
دهم

## علامه قطب الدین شیرازی

(۶۳۴ - ۷۱۰)

و  
مطایبات او

یکی از بزرگترین فضیلهای باذوق و از نوایع علم و حکمت و از ظرفای خوش مشرب ایران که از اعظم افتخارات این مملکت است و بدبختانه تا کنون چنانکه باید کسی مقامات علمی او را تحت تدقیق نیآورده و آن فاضل یگانه را کما هو حقّه بعالم نشناسانده است قاضی قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح کازرونی معروف بعلامه شیرازی است که اصلاً از قریه (دوتک) کازرون بوده و بتاريخ ماه صفر سال ۶۳۴ در شهر شیراز تولد یافته است .

قطب الدین شیرازی ایام جوانی را در شیراز گذرانده و پیش پدر خود مسعود که طبیب بوده و عم خویش مقدمات این علم را فرا گرفته و بعد بعزم تکمیل تحصیل از فارس بقزوین رفته تا در محضر عالم منطقی مشهور

نجم‌الدین علی بن عمر قزوینی معروف به (دبیران)، کاتبی (متوفی سال ۶۷۵) صاحب کتاب معروف شمسیه در منطق (بنام خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان) شاگردی نماید و در این مقام مدتی در قزوین سر کرده تا علامه دانشمند بزرگ استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی بقزوین آمد. کاتبی شاگرد بزرگ خود را بخواجه معرفی نموده و قطب‌الدین از این تاریخ در سلك مستفیدان درس و بحث خواجه طوسی قرار گرفت و بتوسط آن مرد بزرگ در خدمت مغول نیز راه یافت و همواره در خدمت خواجه میزیست و کمک‌کار او بود چنانکه در رصد مراغه که از سال ۶۵۷ شروع شد شرکت جست و قطب‌الدین در همین ایام که سن او هنوز چندان زیاد نبود در علم و فضل مخصوصاً ریاضی و هیت از خود استعدادی فوق‌العاده نشان میداد چنانکه در محاسبات زیج مراغه با استاد خویش خواجه نصیرالدین عدم لزوم دو فلک از افلاک متعدده ابراهیم که علمای نجوم بعثت ساکن گرفتن زمین وجود آنها را جهت بیان حرکت سیارات و آسمان لازم می‌شمردند اثبات کرده و خواجه از او تشکر نموده گفت *لله الحمد* که ما را لا اقل از شر

دو فلک آسوده ساختی *شود نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

نقل کرده اند که در همین موقع رصد مراغه هولاً گو بعلمی بر خواجه جلیل‌القدر متغیر شد و خطاب با او گفت که اگر امر زیج و رصد ناتمام نمی‌ماند ترا می‌کشتم. قطب‌الدین شیرازی که حضور داشت و در همه جا دست از مطایبه و ظرافت نمیکشید و گویا بعلمت شافعی بودن با خواجه نیز که در تأیید مذهب شیعه امامیه میکوشید چندان در عالم صفا نبود بحضور هلاکو عرضه داشت که اگر ایلخان در باب خواجه خیالی در سردارد و از باب امر زیج نگران است بنده میتواند انجام این شغل را عهده دار شود ولی هولاً گو بیان او اعتنائی نمود. وقتی خواجه شاگرد جسور خود را در راه دید و با او گفت که این چه سخنی بود که

با هولاگو در میان آوردی، او مغول است و مزاح و شوخی نمی فهمد و این گونه خطاب با او دور از احتیاط بود. قطب الدین گفت مرا چه حد آنکه در مورد استادی بهزل و مطایبه سخن گویم. هر کجا باشم چه در حضور خواجه چه در غیاب او در حق استاد خود جز بجد زبان بیسان نخواهم گشود!

بعد از چندی قطب الدین از ایران بیاد روم سفر کرد و حکمران شهر سیواس مقدم او را گرامی داشته منصب قضاء آن شهر (ملطیه) را با او وا گذاشت و قطب الدین از آنجا بشام رفت و در طی این سفر بود که به خدمت عارف بزرگ شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق قونیوی و مولانا جلال الدین محمد رومی رسید و پیش شیخ صدرالدین شاگردی نمود و سپس تبریز مراجعت کرد و در خدمت ایلیخانان آخری مغول مخصوصاً اولجایتو و ابوسعید بهادر خان معزز و محترم میزیست و آب و هوای تبریز را موافق مزاج خویش یافته تا آخر عمر در آن شهر مقیم گردید و در بعضی تألیفات خود سلامت و خوشی آب و هوای تبریز را ستوده و علامه بالاخره در آن شهر بتاريخ ۲۴ رمضان ۷۶۱ هجری قمری وفات یافت و او را در جنب

مزار قاضی ناصرالدین عبدالله بیضاوی (متوفی ۶۸۵ هجری قمری) صاحب تفسیر معروف و مؤلف نظام التواریخ بخاک سپردند و در فوت او یکی از معاصرینش گفته است: بازیگری کرد چرخ کج گرفتار در مه روزه آه از آن بازی ذال و یارفته از گه هجرت رفت در پرده قطب شبرازی و ابو حفص زین الدین عمر بن مظفر معروف به ابن الوردی (۶۸۹ - ۷۴۹)

شاعر و ادیب و مورخ معروف در مرثیه علامه شیرازی میگوید:

لقد عدم الاعلام جراً مبرزاً      کریم السجایا فیه من بعده قرب  
عجبت و قد ارت رحی العلم بعده      وهل للرحی دور وقد عدم القطب

علامه قطب الدین شیرازی در علوم منقول و معقول سرآمد فضلالی عصر خود بود حدت ذهن و ذکاء و فراست او را بمنتهای کمال نوشته اند و آن فاضل یگانه در هر شهر اقامت میکرد شاگردان بسیار گرد او جمع میآمدند و تقریرات او را میشنیدند و در ضبط می آوردند و در بلاد قزوین و بغداد و سیواس و دمشق و تبریز از شاگردان او عده زیادی بودند که تألیفات و افاضات استاد ارجمند خود را منتشر میساختند و او از علمای جامع عصر خود بود و بهر دو زبان فارسی و عربی شعر میگفت و کتاب تألیف میکرد از اشعار منسوب باو این رباعی است :

يك چند ياقوت تر آلوده شدیم      يك چند پی زمرد سوده شدیم  
 آلودگی بود ولیکن تن را      شستیم با آب توبه و اسوده شدیم (۱)  
 و از اشعار عربی منسوب باو این قطعه است :

ایا رب تخلق ما تخلق      و تهی عبادك ان یشقوا  
 خلقت الملاح لنا فتنه      و قلت اعبدوا ربکم وانقوا  
 اذا كنت انت خلقت الملاح      فقلک للملاح بنا یرفقوا

اما تألیفات علامه قطب الدین شیرازی در مواضع مختلفه است از آنجمله او را در طب و حکمت و تصوف و معانی و بیان و هیئت و کلام و اصول و فقه و صرف و نحو مؤلفات بسیار تھیبی است که بدبختانه اکثر آنها هنوز بطبع نرسیده و ما اجمالاً در اینجا فهرستی از آنها بدست میدهم :

۱ - شرح حکمة الاشراق ، که اصل آن از شیخ شهاب الدین سهروردی است و در طهران سال ۱۳۱۵ هجری قمری بطبع رسیده .

(۱) این رباعی را بعضی از صاحبان تذکره پادشاه نسبت بشاه سلیمان صفوی داده اند ولی حق

- ۲ - شرح کلیات قانون ، در طب که شرح قانون ابوعلی سیناست
- ۳ - شرح اصول ابن الحاجب . که شرح کتاب منتهی الاصول والامل  
فی عالمی الاصول والجدل تألیف جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر مصری  
معروف بابن الحاجب ( ۵۷۰ - ۶۴۶ ققیه و عالم مالکی معروف صاحب دو  
کتاب شافیہ (در صرف) و کافیہ در نحو است .
- ۴ - شرح مفتاح العلوم ، در علوم ادبیه و عربیه و اصل کتاب  
مفتاح العلوم چنانکه مخفی نیست از سراج الدین ابو یعقوب یوسف سکاکی خوارزمی  
(۵۵۵ - ۶۲۶) از بزرگان علمای ادب عهد سلطان محمد خوارزمشاه و اوایل  
زمان استیلای مغول است .
- ۵ - الوحیزه در تحقیق معنی تصور و تصدیق .
- ۶ - تحفه شاهی در هیئت .
- ۷ - نهایة الادراک ، در هیئت و علم افلاک ، این دو کتاب از شاهکارهای  
علامه قطب الدین است و کمال تبصره او را در ریاضی و هیئت و محاسبات نجومی میرساند .
- ۸ - درة التاج لغرة الدباج بفارسی که دایرة المعارف است از علوم فلسفی و  
حکمتی که آنرا علامه بنام زنی که لقب امیرة دباج داشته از خاندان امرای اسحاقوند  
که در قسمت بیدپس (طرف چپ سفیدرود گیلان) حکومت می کرده و پای تخت  
ایشان در فومن بوده است تألیف کرده و این زن در تاریخ ۷۰۶ هجری سلطان محمد  
اولجایتو بگیلان لشکر کشید و آنجا را تسخیر کرد در ناحیه کسر و فومن و بیدپس  
حکومت داشت .
- کتاب درة التاج که گویا همان ابنان ملاقطب باشد علاوه بر مقدمه ای بنام  
فاتحه و خاتمه ای شامل شش کتاب است هر یک باسم جماعه ، فاتحه در ذکر علوم

و تقسیمات آن : جمله اول در منطق در ۷ مقاله ، جمله دوم در فلسفه اولی در دو فن ، جمله سوم در علم اسفل در دو فن ، جمله چهارم در علم اوسط در چهار فن ، جمله پنجم در علم اعلی در دو فن . خاتمه در چهار قطب : اصول دین ، فروع دین ، اخلاق ، سلوک و این کتاب نیز از شاهکارهای علامه شیرازی و معرف جامعیت او در علوم معقول است .

\*\*\*

علامه قطب الدین شیرازی علاوه بر مقامات بلند علمی و حکمتی مردی بسیار باذوق و رند و صوفی مشرب و آزاد فکر و بی قید بجمیع قیود ظاهری دینی بود همیشه در لباس اهل تصوف سر میگرد ، شطرنج را خوب می باخت و بآن عشقی داشت ، از شعوفه و نیرنگ نیز بی بهره نبود ، زباب را باستانی می نواخت و فریفته باده ناب بود و با اینکه در دستگاه ملوک قرب و عزتی تمام داشت غالباً در میان عامه و در مسافرخانه ها سر میبرد و با مردم بخوشی و کرم معامله می نمود ، در احوال او نوشته اند که بدین دنیا هیچکدام چندان اعتنائی نداشت و هر گاه در شهری بر او امر معیشت دشوار میشد ب مردم چنان وانمود میکرد که مردی از اهل کفر است و میخواهد قبول اسلام کند و بهمین علت مردم گرد او حلقه میزدند و برای تحریض و ترغیب او باین کار باوصیلات و بخششها میدادند .

علامه قطب الدین بقول مشهور خالوی شیخ سعدی استاد شعرای فارسی است وقتی در یکی از این گونه محافل که مردم علامه را دور کرده و او را بورود در دین اسلام تشویق می نمودند سعدی قطب الدین را دیده شناخت . پیش آمد و بلهجه شیرازی او را مخاطب ساخته گفت :

عطبو توهر گز مسلمان نمی به . یعنی قطب توهر گز مسلمان نمی شوی  
قطب الدین علاوه بر علم و فضل در عهد خود بدو چیز کمال شهرت داشت یکی

بمطایبه و شوخی و ظرافت دیگری به یزدینی و لایالی گری. صاحب تاریخ نکارستان در حق او مینویسد: «مولانا قطب الدین علامه شیرازی از غایت وسعت شرب در همه روی زمین بکمال بی قیدی ملت و دین اشتها دارد.»

داستان مطایبات او بافضلا و ایلخانان و مردم عصر او مشهور است و او نیز از جمله دانشمندانی است که مثل قاضی عضدالدین ایجی صاحب مواقف و نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر مشهور بیدله گوئی و مزاح مشهور شده و در مطایبات عیدزاکانی و کتب لطائف و ظرائف و تاریخ نکارستان قاضی احمد غفاری بعضی از آن جمله مضبوط است مخصوصاً (فخرالدین علی) پسر (ملاحسین کاشفی و اعظ) معروف (۱) در کتابی که با اسم (لطائف الظرائف) در سال ۹۳۹ هجری تألیف کرده و کتاب تفسیری است که شامل بسی مطالب و حکایات تاریخی و ادبی مخصوصاً راجع به بعضی از شعرا یک فصل از کتاب خود را وقف ظرافتهای مولانا قطب الدین علامه شیرازی نموده است و ما برای نمونه بعضی از این حکایات را از آن کتاب و مطایبات عیدزاکانی و تاریخ نکارستان و غیره ذیلاً نقل می کنیم: از مطایبات عیدزاکانی: «مولانا قطب الدین شیرازی را عارضه ای روی نمود، مسهلی بخورد. مولانا شمس الدین عمیدی بیعت او رفت. گفت شنیدم که دیروز مسهلی خورده بودی، از دی باز بدعا مشغول بودم. گفت آری از دی باز از شما دعا بود و از ما اجابت.»

ایضاً از مطایبات عیدزاکانی و لطایف فخرالدین علی:

«مولانا قطب الدین بیعت او رفت پرسید که چه زحمت داری گفت:

(۱) این فخرالدین علی از شمرای جوان عهد امیرعلیشیرنوائی بوده و امیرعلیشیر این

از او در کتاب مجالس الفاس آورده است:

عجب آراسته از خانه برون آ

بال لعل و خط غایله گون آمده ای

تبم می گیرد و گردنم درد می کند. اما شکرخدارا که يك دوروز است تبم شکسته است ولی گردنم هنوز درد می کند. گفت دل خوش دار که آن نیز در این دوروز بشکند» ایضاً از مطایبات عید :

«مولانا قطب الدین در نزد تهماق نشسته بود. تهماق کعبی (۱) داشت با مولانا گفت بیندازیم هر که شك کند (۲) دیو ث است : او بینداخت شك نکرد. مولانا انداخت شك کرد و گفت تو بی شك دیوئی ومن باشك.»  
از کتاب لطائف النظرائف :

«مولانا قطب الدین در راهی میرفت. شخصی از بام در افتاد در گردن مولانا درآمد چنانچه مهره گردن ایشان قصوری کرد و چند روز از آن سبب صاحب فراش گشت و جمعی از اکابر بیعت مولانا آمدند و گفتند مخدوما این چه حال است که افتاده گفت : چه حال از این بدتر باشد که دیگری از بام می افتد و گردن ما می شکند.»

ایضاً از همان کتاب :

«مولانا بمحله جهودان رفت و احبار و اعیان ایشان را جمع کرد و گفت مرا می شناسید که دانشمند مسلمانانم و دین اسلام را بمن قوت تمام است. گفتند بلی میدانیم که تو بی مثل زمانه ای و نادر دوران : گفت دلم از مسلمانی خود گرفته است. اگر شما چهل روز مرا خدمتهای شایسته کنید و الوان اطعمه و اشربه دلم خواهد. برای من مهیا سازید بعد از این خدمت من بدین شما در آیم و دین شما را تقویت نمایم. باهم گفتند که اگر مولانا قطب الدین بجانب

(۱) کعب بمعنی ثاب است و شك بمعنی سوراخ کوچک استخوان. از ظاهر عبارت چنین برمی آید که شك کردن، یعنی آوردن طرفی از قاب است. در حین بازی که فرو رفتگی دارد و این همان طرف است که قاب بازها، چیک، میگویند و بعد نیست که چیک تحریف همان شك باشد.



ما آید دین مارا بسی قوت افزایش پس مهمانی و خدمت مولانا را قبول کردند و هر تکلف که ممکن بود بجای آوردند . چون مدت چهار روز گذشت آمدند که میعاد بسر رسید باید که بوعده وفا کنی گفت و اتمناها بعشر دلار روز دیگر بر مدت ضیافت افزایش تا بعد از آن نقل مذهب کنم . چنان کردند چون پنجشنبه تمام شد وقت آن آمد که مولانا بایش یهودی نقل کند . تمام اجبار یهود جمع شدند و گرد او درآمدند و گفتند در کار خیر تأخیر جایز نیست . وقت آن رسیده که بوعده وفا کنی . گفت ای جهودان شما عجب ابلهان بوده اید . من پنجشنبه سال است که طعام و شراب مسلمان می خورم و می نوشم و جامه و لباس ایشان می پوشم و هنوز مسلمان نشده ام ، پنجشنبه روز است که طعام شما خورده ام کی جهود شوم : همه غایب و حاضر از او روی گردانیدند و از خدمت های خود ندامت ورزیدند . «

ایضاً از همان کتاب :

«مولانا سعید مولتانی از تلامذه قطب الدین بغایت سیاه چرده بود ، شبی شیشه سیاهی بی وقوف او بر جامه سفید او ریخت و چندین جا سیاه شد و او از آن غافل . بگاہ جامه پوشیده بدرسگاه آمد . چون درحوزه درس نشست اصحاب گفتند مولانا چه کار است که کرده ای قطب الدین گفت : هیچ نکرده عرق کرده است . «

از تاریخ نگارستان بنقل از تاریخ قوام الملکی :

« سلطان محمد خدا بنده با وجود تعدد ازدواج دختر سلطان نجم الدین والی ماردین را که دینی خاتون نام داشت بعقد ازدواج خود درآورد و جناب مولانا قطب الدین بواسطه استعلاج بحرهای سلطان آمد و شد کردی . قتلشاه خاتون که بر جمله خواتین درجاء و تقرب افزون بود از کمال رشکی که لازمه

ذات آن طبقه است یکی دیگر از خواتین در آن باب حرفی می گفت و در اشک از غایت رشک می سفت . علامه جهت تسلیت خاطر ایشان بر زبان آورد :  
 دینی آن قدر ندارد که برو رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند  
 مطایبه قطب الدین و شیخ سعدی نیز اگرچه گویا سند تاریخی صحیح ندارد  
 مشهور است .  
 عباس اقبال

## «سحابی استر ابادی»

کا رم بفلک شکایت تنگی اوست	ارنیز بمن گرفته و عربده جوست
زانگونه که میوه است هنگام کمال	هم پوست زمغز نیک و هم مغز پوست
عارف ز پی خیا لها ابله نیست	شمع ره او بغیر وجه الله نیست
وسواس امیدو بیم از خلدو جحیم	آنکس دارد که حق باو همره نیست
بر عجز خود اقرار بفن مردانست	بلازیدن خویش کار بی دردانست
در حق نرسد درک و مراد بنده	بیچاره درین میانه سرگردانست
قومی که دل از ذوق ابد زنده کنند	نظاره این سپهر گردنده کنند
بی منت چشم و لب برین بیخبران	هر لحظه هزار گریه و مخدله کنند
نه مهر تو در دل حزین میگنجد	نه نام تو در هیچ نکین میگنجد
جانت خوانم اگرچه بیشی چکنم	در قالب کفتار همین میگنجد
از دوری اگر چه سرگذشتی داریم	در گلشن کوی یار گشتی داریم
ما بر تو خورشید وجودیم و از او	گر دور افتیم باز گشتی داریم